

چهارشنبه ۸ آبان ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۶۹ • ۷

شرق

هنر • روزنامه

با وزیر اطلاعات درباره ممنوع الکارها مذاکره کردیم	صفحه ۸
فرست‌ها را غنیمت شمارند	صفحه ۸
موج‌های وحشی	صفحه ۱۰

روزنه آبی
نگاهی به نمایش قرار
زندگی‌های مجازی، دردهای حقیقی
آینا قطبی‌یعقوبی

نامش عصر ارتباطات است و رسمش برداشتن مرزها و امحای فاصله‌ها. در خانه نشست‌های و به طرفه‌العینی به دیدار دوستی در فراسوی چندقاره و اقیانوس می‌روی. در خیابان خلوت شهر کوچک راه می‌روی و با مسافر شلوغ‌ترین خیابان‌های جهان هم‌صحبت می‌شوی. کافی است تا نام شخصی را بدانی تا با چند دقیقه تفحص، تاریخچه فردی خود و خاندانش که هیچ، علایق و سلایق و گاه حتی آنچه را که برای ناظر و شام آن‌روزش خورده را هم زیر بغلت بزنی و پرونده‌اش را یکجا ببندی. نیمه‌شب، سحرگاه، صلات ظهر و هر ساعت و دقیقه که بخواهی کسی در جایی از دنیا بیدار و بیکار است و می‌تواند به حرفه‌های گشت بدهد و صدایت هرچه که باشد میجالی برای شنیدن و حتی انعکاس‌یافتن می‌یابد. اما تنهایی، شاید تنها‌تر از تمامی اعصار تاریخ. تنهایی غربی به تعدد دوستان مجازی و محبت و شفقت راه دورشان درملش نمی‌کند. تنهایی، فقدان ارتباط مستقیم روزررو، هویت‌های گمشده‌در پس نام‌های مجازی و حتی بی‌نام، انسان‌های تک‌افتاده که تنها حلقه واسطشان شهروندی دنیای مجازی عصر ارتباطات پیشرفته است، تم اصلی نمایش قرار، به کارگردانی سیلک احمصای است.

زن و مسردی تنها که دردی مشترک- بیماری لاعلاج- دارند از طریق اینترنت به‌هم پیوند می‌خورند. آنها با وضع قوانینی که یکی از آنها ندانستن نام و دیگری ندیدن تصویر حقیقی یکدیگر است، رابط‌ای مجازی را از طریق کلام مکتوب- (چت) و صدا (چت صوتی) آغاز کرده و پس از مدتی عاشق یکدیگر می‌شوند، عشقی پیچیده که حقیقت و مجازش چنان به‌هم گره خورده که در انتها هر دو را به خودکنشی هم‌زمان که برای خودشان قرار عاشقانه است، می‌کشاند. نمایش، داستان تنهایی حقیقی انسان امروزین و پناهربدن



قرار گوناوش به آغوش ارتباط مجازی و خیال و فانتزی است. زن و مرد داستان هر کدام در آیار تمان خود تنها زندگی می‌کنند. به‌تنهایی و در مقابل مایتور غذا می‌خورند و همه ارتباطاتشان با دنیای خارج، از طریق تلفن و اینترنت صورت می‌گیرد. نه کسی به خانه آنها می‌آید و نه آنها به دیدن کسی می‌روند. آنها در عمیق‌ترین شکل ممکن تنهاهند و ارتباط دوسویه مجازی‌شان با یکدیگر نیز خالی از نام و تصویر است. آنها به‌واسطه قرار داد ندانستن نام و ندانستن تصویر در کامل‌ترین شکل ممکن به هویتی مجازی فرو کاسته شده‌اند، هویتی مجازی که شالوده پیوند و ارتباط آنها و در سطحی وسیع‌تر ارتباط انسان تنهای امروزی است، ارتباطی که با خود مسوولیت چندانی نیاورده و نیاز به از خودگذشتگی، درک دیگری و قه‌م‌زداشتن به‌سوی او را طلب نمی‌کند و شاید از همین‌روست که پناهگاه عاطفی آنهایی است که حاضر به خروج از دیوارهای خودساخته خود نبوده و خیال و رویا را به چالش تطبیق و مبارزه برای بقای ارتباط‌های حقیقی و فیزیکال ترجیح می‌دهند.

نمایش با صحنه‌ای پر جزئیات و خوش‌ساخت، آیار تمان این‌ دو را در کنار هم به نمایش می‌گذارد. مجاورت این‌ دو خانه که حتی مکان اجرای داخلی‌شان نیز به‌موازات هم است، در طول اجرا به‌خوبی قادر است تا شباهت زندگی این‌دو و همبستور تنهایی هر کدام را در عین باهم‌بودن دایمی‌شان (از طریق اینترنت) به نمایش بگذارد. تصویر ساعتی که در فاصله تغییر صحنه‌ها بر کلیت صحنه سایه می‌افکند نیز تمهید خوبی است که گذر زمان حقیقی را که اتفاقا چندان هم بر زندگی این دو موثر نیست، نمایش می‌دهد. شاید به همین علت است که این ساعت نیز چون دنیای مجازی حاکم بر آنها تنها تصویری خیالی است که با آمدن نور از میان می‌رود. نمایش‌نامه، اثر، نوشته، طلا معضدی، در القای ایده و تم اصلی و فضاسازی همراه با مونولوگ‌های بی‌جواب شخصیت‌ها موفق است. دیالوگ‌ها ساده و روزمره هستند و بر اجرا سنگینی نمی‌کنند. اما شخصیت‌های نمایش به‌خوبی پرداخت نشده‌اند و به‌خصوص شخصیت مرد، تا انتهای نمایش پاره‌هوامانده و چندان هم رازگشایی نمی‌شود. دیالوگ‌های مربوط به کمک‌اوبه زن همسایه هم کمکی به بازکردن شخصیت نمی‌کند. کارگردان نمایش اما در غالب لحظات اجرا، خوب و قابل‌قبول عمل کرده و در ساحت‌ها و انرژوی کلی اجرا موفق است. هرچند نمایش در پارای از صحنه‌ها با فضا محسوس در ضربه‌های کلی رویبرو می‌شود که درصورت رخ‌نقدان می‌توانست به یکدستی و موفقیت بیشتری بینجامد، با این حال تنظیم دیالوگ‌ها و تقطیع صحنه‌ها علی‌الخصوص در قسمت ابتدایی نمایش که با مخاطب درباره ارتباط این دو بازی می‌کند، بسیار خوب و از نقاطقوت نمایش است؛ نقطه‌قوتی که از میانه نمایش کارکردش را از دست داده و بافت تعلیق و افتادن به دامان احساسات‌گرایی راه را برای پیش‌بینی مخاطب از آن‌ها هزلانک پسینی باز می‌کند. پیش‌بینی محتومی که وقتی رخ بدهد، قسمت اول نمایش را زحمات کارگردان برآورد رفته‌است. بازی‌های نمایش نیز در نوع خود قابل‌قبول و موفق هستند. البته هاینه توسلی در پارای از صحنه‌ها احساسات غلیظی را به نمایش می‌گذارد که در تضاد با ضربه‌های کلی نمایش بوده و آزارنده می‌شود. صحنه پایانی نمایش و خودکنشی این دو، قاب‌تصویری زیبا و خلاق می‌سازد که از جذاب‌ترین تصاویر این نمایش است؛ نمایشی که با همه آنچه گفته شد به دیدنش می‌ارزد.

تماشاخانه

نگاهی به روایت ناتمام
یک فصل معلق
کافه، موسیقی، سرگرمی
رویا ملکان

یک کافی‌شاپ، سه‌میز، شش آدم و چند قصه که در خلال روایت، به‌هم گره می‌خورند؛ شالوده اصلی نمایش «روایت ناتمام یک فصل معلق کاری از هومن سیدی است که این‌روزها در تالار حافظ به صحنه می‌رود. خط اصلی نمایش، داستان سربازی است که برای یک روز مرخصی تشویقی، داوطلب زدن صندلی زیر پای یک اعدامی مواد مخدر شده و برادر آن اعدامی به قصد انتقام به‌ صورتش اسید می‌پاشد. صحنه‌ای ساده که سه‌میز یک کافی‌شاپ را در کنار هم نمایش می‌دهد و نوری که هر بار یکی از این میزها را روشن می‌کند، روایت قصه نمایش را شکل می‌دهد. میز اول مربوط به برادر اعدامی و دوست اوست و دیالوگ‌های آنها حول همین انتقام و لزوم آن می‌چرخد. میز دوم دوست سرباز و نامزدش را کنار هم گذاشته تا قصه عشق و شرمندگی سرباز و تنهایی و بی‌اطلاعی نامزد را روایت کند و میز سوم به زن و شوهری می‌پردازد که زندگی‌شان در آستانه فروپاشی است چرا‌که مرد همه دارایی خانواده را سرمایه قاچاق مواد مخدر کرده و به باد داده‌است. نمایش‌نامه اثر قصه‌ای ساده را با چاشنی کمی تعلیق که بیشتر مدیون چیدمان صحنه‌هاست روایت می‌کند و شاید تنها نقطه‌قوتش در دیالوگ‌های خوب و روانش باشد که مخاطب را به‌دنبال خود کشانده و سرگرمش می‌کند و غیر از این خلاقیت و ویژگی قابل ذکر دیگری ندارد. البته همین

دیالوگ‌نویسی نیز در صحنه مربوط به میز برادر اعدامی و دوستش بسیار تکراری و کلیشه‌ای است. شخصیت‌ها به غیر از نمونه نامزد سرباز، چندان پرداخت پیچیده‌ای ندارند و تصویری بیشتر از یک برش مقطعی از آدم‌هایی که در کافه نشسته‌اند به نام نشان نمی‌دهند. کارگردانی اثر نیز ویژگی برجسته‌ای ندارد و به نظر می‌آید که همه تمرکزش را بر سر گرداندن بازی‌ها و بازیگران و بیان آنها گذاشته‌است. البته تقطیع صحنه‌ها و ایجاد توهم در خصوص سرباز که آیا خود اوست یا نه و اینکه میزها در یک زمان کنار هم هستند یا زمان متفاوت است را می‌توان خلاقیت خوب کارگردانی به‌حساب آورد. بازیگری نمایش اما از نقاط قوت این اثر است. بازی جذاب باران کوثری و تقابل خوب آن با بازی هومن سیدی و همچنین بازی آزاده صمدی مرکز ثقل این نمایشند. بازی نوید محمدزاده و مهدی صباغی البته بسیار کلیشه‌ای و تکراری است و بازی علی سسرایی هم به دلیل ریتم کند و کسل‌کننده‌اش بیشتر از آنکه به پویایی صحنه مربوط به خود کمک کند، بازی آزاده صمدی را زیاده از حد و افراق شده تصویر می‌کند. روایت ناتمام یک فصل معلق را بیشتر می‌توان در دسته نمایش‌های سرگرم‌کننده طبقه‌بندی کرد. نمایشی که مخاطب از رده‌های سنی و فکری مختلف قادر است تا از دیدنش لذت برده و اوقات خوشی را سپری کند. این وجهه سرگرم‌کنندگی و جذب مخاطب عام که اتفاقا یکی از مسایل مهمی است که تئاتر حرفه‌ای ایرانی کمتر به آن توجه می‌کند، با شوخی‌های کلامی مرسوم و اجرای زنده موسیقی و آواز، بررنگ‌تر شده و در پایان اجرا با وجود داشتن سوزه تراژیک و رخداد هولناک، مخاطب را بلخند بر لب و شادمان بدرقه می‌کند.



عکس: آیدین رهبر شرق

هاینه توسلی و باران کوثری در گفت‌وگو با «شرق»:

حالا زمان کار کردن است

نشانه‌هایش در چهار سال گذشته بیشتر معلوم شد. فضا ملتهب بود. در این دوران عده‌ای تسهیلات و پول‌های کلان می‌گرفتند که فیلم بسازند. عده‌ای دیگر مثل خانم بنی‌اعتماد که ارزش و سرمه‌ای‌های برای سینمای ماست نباید کار می‌کردند. خیلی‌ها بودند که با اجازه کار کردن پینا نمی‌کردند یا حمایتی نمی‌شدند که در نهایت می‌گفتند که فیلم نمی‌سازیم؛ مثل آقای تقوایی. من خیلی متأسفم اما درک می‌کنم که چرا عده‌ای از هنرمندان از ایران رفتند. امیدوارم که برگردند.

حالا هر چند تئاتر به‌گسترده‌گی سینما نیست اما این ممنوعیت در تئاتر هم وجود داشت. چه در زمان «خشکسالی و دروغ» و چه همین «روایت ناتمام یک فصل معلق» وقتی می‌خواست‌نمایش‌نامه‌خوانی‌شود.

کوثری: «روایت ناتمام یک فصل معلق» روی صحنه رفته بود که خواستند جلو کار را بگیرند. انگار اینجوری بود که زورمان می‌رسد نمی‌گذاریم کار کنید. حراست مرکز هنرهای نمایشی در میانه اجرای تئاتر شهر این نمایش من را خواست و گفت که گروه را راضی کنم بازیگر را عوض کنند. اینکه کسی در مقابل تو بنشیند و بگوید که گروه را راضی کن که کسی را جایگزین تو کند خیلی رو می‌خواهد. من قبول کردم و خواستم تا ۴۸ ساعت وقت بدهند و اجرا را نخواستند تا کسی را جایگزین کنیم. گفت: نمی‌شود. همین فردا بازیگر جایگزین کنید. گفتیم: شما می‌فهمید؟ من سمهه برای این اجرا تمرین کرده‌ام، بطور می‌توانم کسی را جایگزین خودم بکنم؟ به من گفت: مدتی کار نکن خانم کوثری م‌چه گی می‌شے؟ انگار هیچ‌درگی از جایی که بودند نداشتند.

توسلی: این نوع نگاه برای فضای فرهنگی سنگین و ضربه‌زننده است. ضربه‌ای که جایش می‌ماند و اگر چند سال دیگر کسی به‌لحاظ تاریخی بخواهد بررسی کند می‌بیند که حفره‌ای در این قسمت تاریخ وجود دارد.

کوثری: جواب‌هایی‌که بیضایی و تقوایی با مادر من ساخت از چه کسی می‌دهد؟ **البته خانم بنی‌اعتماد در انتهای فیلم قصه‌ها نوشته که خیلی فیلمی برای همیشه در کمد نمی‌ماند، و هیچ هنرمندی هم برای همیشه بیکار نمی‌ماند.**

کوثری: درسته اما مرشدمنی‌گاش به دولت دهم ماند که آقای بیضایی از ایران باید مهاجرت کند. مهتاب نصیرپور و رضا کلاهی باید مهاجرت کنند. این هنرمندان سرمایه‌های مملکت هستند. این‌ها چیزی نیست که تکرار شود.

حالا شما الان هم‌زمان در یک سال در دو اجرای متفاوت هستید. باران کوثری در نقش یک دختر شیرازی با بازی برون‌گرایانه و به‌شدت اکتیو که خیلی حرف می‌زند در «روایت یک فصل معلق» و بازی درون‌گرایانه هاینه توسلی در «قرار» سیلک احمصای که سعی می‌کند کمتر حرف بزند.

توسلی: اصلاً نویسنده درباره این شخصیت کم اطلاعات می‌دهد.

توسلی: این نوع نگاه برای فضای فرهنگی سنگین و ضربه‌زننده است. ضربه‌ای که جایش می‌ماند و اگر چند سال دیگر کسی به‌لحاظ تاریخی بخواهد بررسی کند می‌بیند که حفره‌ای در اینجای تاریخ وجود دارد.

حالا در روایت یک فصل ناتمام نقش باران به‌گونه‌ای است که دایما درباره‌اش حرف می‌زند. بخشی از آن معلوم است که از متن آمده اما بخش اصلی‌اش به‌نظر می‌آید فاصله‌ای است که خودت بین نقش و متن گذاشتی.

کوثری: برون‌گرا بودن این نقش را خود شخصیت تعیین می‌کند. اما این میزان برون‌ریزی و قراقی‌بودنش در تمرین‌ها شکل گرفت. این شخصیت روی کاغذ، یک دختر ساده بود که کمی خجالتی‌تر از این بود و این میزان حرفانی نمی‌کرد. اما بنابر بازیگر هر نقشی تغییر می‌کند. در تمرین‌ها با حبیب‌رضایی و هومن سیدی به این نتیجه رسیدیم که شاید اینجوری شیرین‌تر و جذاب‌تر باشد. اول قرار بود لپچه مشهدی داشته باشد. فقط می‌دانستیم که قرار است لپچه شهرستانی حرف بزند. لپچه‌های مختلف را تمرین کردیم و در نهایت به این نتیجه رسیدیم که لپچه شیرازی مناسب‌تر است.

حالا خیلی هم روی شخصیت نشسته‌است.

کوثری: آره کلا دخ‌تر شیرازی شده است. در تمرین خیلی از این‌ها درآمد. اما در همان متن اولیه که هومن نوشته بود شخصیت‌ها رنگ داشتند. یعنی جزئیات و دیالوگ‌ها را آنقدر خوب برای هر شخصیت نوشته بود که همه با هم متفاوت بودند و مسیر خودشان را داشتند. **حالا این دختر به نوعی محور داستان است. برخلاف زن دیگری که برای تمام‌کردن یک زندگی آمده با همه وجود آمده تا زندگی‌اش را بسازد.**

کوثری: برای اینکه انگار همه این اتفاقاتی که سر میزهای این کافی‌شاپ می‌افتد، قرار است در پایان نمایش سر این دختر آوار شود. برای همین نمایش‌نامه از ابتدا دارد یک زندگی به او می‌دهد که در نهایت تاثیر بیشتری روی تماشاگر بگذارد.

نقش هاینه توسلی در «قرار» درست رویروی این نقش قرار دارد.

توسلی: اینجا هم متن نمایش به من می‌گفت که باید چه کنم. این متن اینگونه نوشته شده بود که کمتر اطلاعات به مخاطب بدهد تا خودش آنها را کشف کند. اول در یک خاله است بعد که جلوتر می‌رود فضا متفاوت می‌شود. نمی‌خواهم نمایش را الو بدهم چون ممکن است کسانی بخواهند آن را ببینند. اما زن این نمایش شخصیتی است که مشکلات زیادی دارد و گذشته مغشوشی داشته و دخترش را مدت‌هاست که ندیده است. این فضا به واقعیت خیلی نزدیک است و در طراحی صحنه سعی شده همه‌چیز شبیه واقعیت باشد. اما در نهایت به‌دلیل چینش متن اجازه بازی برون‌گرایانه به بازیگر نمی‌دهد.



فرزانه ابراهیم‌زاده

بازی در دو نمایش متفاوت که این روزها به فاصله یک‌ساعت در تالار حافظ به صحنه می‌رود اولین بهانه بود تا هاینه توسلی و باران کوثری بخواهیم که در یک گفت‌وگوی مشترک شرکت کنند. اما این دو بازیگر در سال‌های گذشته در یک موضوع دیگر اشتراک داشتند. هر دو در دوره‌ای برای رفتن روی صحنه و بازی در فیلم با مشکلاتی روبه‌رو بودند و روزهای بیکاری را پشت سر گذاشتند. حالا هاینه توسلی با «قرار» سیلک احمصای و باران کوثری با «روایت یک فصل معلق» هومن سیدی به صحنه تئاتر باز شتند و از تئاتر و نقش‌هایشان گفتند.

حالا در سال‌های گذشته اتفاقات زیادی برای باران کوثری و هاینه توسلی در سینما و تئاتر رخ داد که به نوعی شباهت زیادی به هم داشت. هر دو در دوره‌ای از کار کردن منع شدند و مشکلاتی برایتان پیش آمد. تجربه‌ای که به‌نظر خیلی سخت می‌آمد.

هاینه توسلی: اتفاقی که در چند سال گذشته برای من افتاد؛ خیلی به لحاظ کارآیی اذیت‌م نکرد. در این سه، چهار سال گذشته به غیر از یک‌سال که به‌طور مشخص ممنوع‌الکار و ممنوع‌التصویر بودم، خیلی کم کار نبودم. یک سالی که حتی تیزر فیلم‌هایی که سال‌های قبل بازی کرده بودم هم مجوز پخش پیدا نکردند. برنامه هفت برای همان فیلم دعوت‌م کرد اما بعد تماس گرفتند که شما نمی‌توانید به تلوزیون بیاید. اما بیشترین زمانی که اذیت شدم آن‌ها ۹۱ بود. ما در میانه فیلمبرداری فیلم «ندارها» بودیم. از کارگردان خواستند که بازیگر نقشی که من بازی می‌کردم را عوض کند و همین موضوع فیلم را تا مرحله تعطیلی پیش برد. بعد از آن ما آقای سجادیپور با من صحبت کرد. البته بعد از سه‌سال با توجه به زمانی که گذشته و اینکه چندین‌بار در این مورد صحبت کرده‌ام و سعی می‌کنم کمتر درباره آن صحبت کنم. اما ۱۰، ۱۵ روزی که گفتم فشار زیادی روی من بود. یعنی فشار یک سالی که اجازه کار نداشته به اندازه آن روزها و مکالماتی که با بعضی از این مسوولان داشتم آزادندهند. فکر می‌کنم باران بیشتر از من اذیت شد. در دو‌تاتر و یک فیلم – که اگر آشنابه نکنم فیلم افشین هاشمی بود – اجازه بازی پیدا نکرد.

حالا باران کوثری هم سر اجرای نمایش خشکسالی و دروغ خیلی اذیت شد. یادم هست برای اجرای شیراز با اینکه رفته بودی، حاضر شدی که روی صحنه نروی؟

باران کوثری: بله بازیگر جایگزین برده بودیم که اجازه بدهند کار با او روی صحنه برود. اما مردم اعتراض کردند و خواستند که من در نمایش باشم که در نهایت نشد که در شیراز به صحنه برویم. من نمی‌خواهم خیلی جزئی در مورد اتفاقاتی که افتاد صحبت کنم. اما جلو دو‌تاتر رفته شد و در یک فیلم سینمایی بعد از اینکه سکانس‌های من را گرفتند، گفتند باید با بازیگر دیگری تکرار کنند. فیلم‌ها و تئاتر‌های زیادی را از دست دادم. اما مهم‌تر از این کارهایی که من از دست دادم به‌نظرم موضوعی که بیشتر از هر نکته‌ای آدم را در هشت‌سال گذشته اذیت می‌کرد حذف آدم‌ها بود. یعنی به‌صورت سلیقه‌ای آدم‌ها را حذف می‌کردند. تو فکر می‌کردی پات را روی زمین نمی‌گذارۃ فکر می‌کردی روی آب راه می‌روی. هر لحظه یک آدمی می‌توانست تصمیم بگیرد تا کار کی با کار نکنی. در طول ممنوع‌الکاریم یک‌بار نتوانستم با یک مسوول صحبت کنم تا بفهمم مشکل چیست؟ یعنی هنوز دلیل ممنوع‌الکار بودنم را نمی‌دانم. چند روز قبل از انتخابات من را خواستند و گفتند که دوران قانونی ممنوع‌الکاری‌تان تمام شد. بعد هم گفتند که این خیلی اتفاقی، هم‌زمان با انتخابات شده است. من هم گفتم که چقدر عجیب. بعد از من خواستند که سریع یک کار انجام بدهم. اما من گفتم که نه منظر دولت‌بع‌دی می‌مانم. گفتند که نه همین چند روزه یک کار انجام دهید. اما هیچ‌کس جوابگوی این کسالی که در اوج دوران بازیگری‌ما ممنوع‌الکار بودیم، نه‌ه. هاینه خوب می‌داند هر فیلم خوبی که یک بازیگر از دست می‌دهد فقط آن فیلم نیست که از دست رفته است، یک عالمه موقعیت دیگر را هم از دست می‌دهی. الان خیلی بابت این جریان عصبانی نیستم، چون به‌نظرم خیلی‌ها هزینه‌های بیشتری دادند که کسی جوابگو نیست.

حالا هیچ‌وقت به هیچ کدامتان رسماً گفته شد که ممنوع‌الکار هستید؟

توسلی: به من گفتند که ممنوع‌الکار هستم. وقتی به دستور رئیس اداره نظارت و ارزشیابی سینمای وقت فیلمبرداری فیلم «ندارها» تا تغییر بازیگر متوقف شد، به دیدنشان رفتم. ایشان عازم مکه هم بودند. برای من روی وایس‌در نوشتند: «هیت، خشتی و منفی». بعد گفتند آن فیلمی که من بازی نکردم فیلم مثبتی بوده است و وظیفه‌ام بود که در این فیلم بازی کنم. خیلی هم لحشتنان عصبانی بود. بعد هم گفتند که هیچ‌جایی این‌ها را نگویند چون همه را تذکب می‌کنم. حالیت هم خواستند. بدترین بخشش این بود که از من خواستند در فیلم دیگری بازی کنم. خوشبختانه آن فیلم ساخته نشد. «ندارها» اما ساخته و اکران شد. در همان جلسه من به گفتند که نه‌تنها شما بلکه خیلی‌ها مثل شما اجازه کار کردن ندارند. البته چون گفتند که تذکب می‌کنند این هم که چاپ شود حرف‌هایم را تذکب می‌کنند. البته این ممنوعیت برای من فقط در سینما نبود. یک‌ماه بعد از این ماجرا، عصر روز دهم آقای راعی که با حذف اسم و تصویرم این تیزر پخش شود؟ البته در مورد آن فیلم کمی مشکل حل شد.

حالا بعضی بلیبوردها را هم خراب کردند.

توسلی: بله بلیبوردها «ندارها» که یک‌سال بعد اکران شده بود پاره می‌شد و رویش مازیک می‌کشیدند. اینکه باران می‌گوید درست است. در هشت‌سال گذشته فشار زیادی بود. اما